اثربخشی برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان

سهیلا جلیلیان[۱]، احسان عظیم‌پور[۲]، فریبا جلیلیان[۳]

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۴ پذیرش نهایی: ۹۶/۲/۱۹

چکیده

این پژوهش با هدف تعیین تأثیر برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان پایه سوم ابتدایی شهرستان اسلام آبادغرب انجام شد. جامعهٔ آماری پژوهش شامل کلیه دانش‌آموزان پایه سوم ابتدایی در سال تحصیلی ۹۴-۹۳ بود. برای این منظور ۸۰ نفر از دانش‌آموزان به صورت تصادفی در دو گروه آزمایش (۴۰ نفر) و گواه (۴۰ نفر) قرار گرفتند. برای گردآوری داده‌ها ابتدا از پرسشنامه حل مسأله لانگ و کسیدی (۱۹۹۶) و آزمون قضاوت اخلاقی (MJT) استفاده شد. سپس برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان در طی ۱۲ جلسه برای گروه آزمایش اجرا گردید. در پایان دوره پرسشنامه‌های مذکور مجدداً توسط هر دو گروه تکمیل شد. مقایسه میانگین نمره‌های توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی در گروه آزمایش و گواه با استفاده از تحلیل کواریانس مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و تفاوت معناداری را نشان داد ($p < ۰/۰۰۱$)، به عبارتی اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان تأثیر مثبتی داشته است. همچنین، تأثیر آموزش فلسفه به کودکان بر افزایش حل مسأله و قضاوت اخلاقی بر حسب جنسیت معنادار نبود.

کلید واژه ها: آموزش برنامهٔ فلسفه، حل مسأله، قضاوت اخلاقی، جنسیت، دانش‌آموزان دوره ابتدایی

مقدمه

علاقه به توسعه توانایی‌های فکری پدیده‌ای نیست که در عصر حاضر مورد توجه قرار گرفته باشد؛ چنین علاقه-ای در تاریخ تعلیم و تربیت ریشه دارد (شعبانی، ۱۳۸۹). انسان امروزی بیش از هر زمان دیگری با گنجینه عظیمی از دانش و تجارت بشری مواجه است و هر روز نیز بر گستره و سیطره‌ی این گنجینه افزوده می‌شود. علی‌رغم این که دسترسی به این گنجینه یا اطلاعات از طریق منابع متعدد به سهولت میسر شده است، اما حل

[۱] . (نویسنده مسئول). کارشناسی ارشد تحقیقات آموزشی دانشگاه شهید چمران اهواز- ایران jaliliansoheila@gmail.com

[۲] . دانشجوی دکتری برنامه ریزی درسی. دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی. دانشگاه تبریز- ایران

[۳] . کارشناس روانشناسی عمومی دانشگاه بوعلی سینا همدان- ایران

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

مسائل، قضاوت، انتخاب و گزینش اطلاعات مناسب و به هنگام از بین انبوه اطلاعات به کاری بس دشوار تبدیل شده است و نیازمند مهارت‌های فکری و ذهنی بالایی است (معروفی و محمدی نیا، ۱۳۹۲).

متأسفانه مدارس امروز، به دلیل ارتقاء و پیشرفت‌های علوم و فنون و با توجه به بعضی از رویکردهای روانشناختی، توجه خود را بیشتر به انتقال اطلاعات و حقایق علمی معطوف نموده و از تربیت انسان‌های متفکر و خلاق فاصله گرفته‌اند (شعبانی، ۱۳۸۹). اما کودکان از حس کنجکاوی طبیعی برخوردارند و تمایل دارند محیط-های فیزیکی و روانی را کشف نمایند (مایزر، ۱۳۸۶). چنانچه ذهن کودک را درگیر مباحث فلسفی کنیم، می-توانیم نحوه‌ی تفکر او را رشد دهیم (فرمهینی‌فراهانی، میرزامحمدی و خارستانی، ۱۳۸۸). لیپمن[1] معتقد است که فلسفه برای کودکان یک اقدام آموزشی است که به بهبود تفکر و حل مسأله در کودکان می‌پردازد و فلسفه را به عنوان شیوه‌ای برای پرورش تفکر و قضاوت اخلاقی، انتقادی و خلاق مورد استفاده قرار می‌دهد (لیپمن، ۲۰۰۳). پرورش مهارت‌های تفکر، استدلال و قضاوت اخلاقی اموری بسیار مشکل هستند، ولی غیر ممکن نیستند. تحقیقات انجام گرفته در دهه‌های اخیر نشانگر آن است که تفکر آموزش‌پذیر است، یعنی می‌توان تغییرات پایدار چشمگیری در عملکرد شناختی افراد ایجاد کرد (لیزاراگا[2]، ۲۰۰۹).

لذا هنگامی که یادگیرنده با موقعیتی روبرو می‌شود که نمی‌تواند با استفاده از اطلاعات و مهارت‌هایی که در آن لحظه در اختیار دارد به آن موقعیت سریعاً پاسخ بدهد یا وقتی که یادگیرنده هدفی دارد و هنوز راه رسیدن به آن را نیافته است، می‌گوییم با یک مسأله رو به رو است. با توجه به این تعریف می‌توان حل مسأله را به صورت تشخیص و کاربرد دانش و مهارت‌هایی که منجر به پاسخ درست یادگیرنده به موقعیت یا رسیدن او به هدف مورد نظرش می‌شود، تعریف کرد. بنابراین، عنصر اساسی حل مسأله کاربست دانش‌ها و مهارت‌های قبلاً آموخته شده در موقعیت‌های تازه است (سیف، ۱۳۸۵). رابرت گانیه (۱۹۸۵) معتقد است که حل مسأله تنها به کارگیری قاعده‌ها، تکنیک‌ها، مهارت‌ها و مفاهیم یادگرفته شده‌ی قبلی در یک موقعیت جدید نیست، بلکه فرآیندی است که یادگیری جدید ایجاد می‌کند. هنگامی که فراگیر در برابر مسأله‌ای قرار می‌گیرد با یادآوری دانش و تجربه‌ی خود می‌کوشد تا راه حلی بیابد و در فرآیند تفکرش در واقع ترکیبی از قاعده‌ها و مهارت‌های یادگرفته شده خود

[1]. Limpan
[2]. Lizarraga

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

را می‌آزماید که می‌تواند با وضعیت جدید منطبق شود و راه حل مسأله‌ی او باشد. از این رو، نه تنها مسأله‌ی مورد نظر را حل می‌کند، بلکه چیزهای جدیدی را نیز می‌آموزد (جهانیان‌نجف‌آبادی و فولادچنگ، ۱۳۹۲).

علاوه بر حل مسأله، توجه به رشد اخلاقی کودکان نیز دارای اهمیت است. آنچه در این زمینه نیازمند بررسی می‌باشد این است که با اخلاق بودن یعنی چه؟ زیرا در این زمینه تعاریف متفاوتی صورت گرفته است. گروهی معتقدند که اخلاق شامل اصول اخلاقی است و عمل اخلاقی عملی است که از روی احساس تکلیف انجام گردد. گروهی دیگر که دارای پرورش فضائل انسانی هستند، بر این اعتقادند که با اخلاق بودن یعنی پرورش گرایش‌ها و فضائل اخلاقی، مانند احترام گذاشتن به دیگران، صبر و دلیری. در واقع، آنها نوع خاصی از رفتار را توصیه می‌کنند که هدایتگر ما به بهبود در زندگی است (وابرتون، ۱۳۸۵؛ به نقل از مرعشی، صفایی‌مقدم و خزامی، ۱۳۸۹). از این رو، با این بررسی ملاحظه می‌شود که در مورد آموزش اخلاق، شکل‌بندی‌های متفاوتی وجود دارد. از نظر لیپمن رویکرد فلسفی به اخلاق، بر کاوش‌گری اخلاقی تأکید می‌کند که از طریق آن، کودک داوری‌های صحیح اخلاقی را درک می‌کند و ارزش‌های ناب از جمله نگرش‌های اخلاقی، با اندیشه و کاوش‌گری به بهترین شکل، خلق و آزموده می‌شوند (لیپمن، ۱۹۸۰).

بنابراین، برای رسیدن به این مقصود (حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی) از دهه‌های پیش حرکت‌هایی در دنیا شکل گرفته و برنامه‌هایی تحت عنوان آموزش تفکر به کودکان تدوین شده است که هدف آن‌ها آموزش تفکر، استدلال، حل مسأله و رشد ارزش‌های اخلاقی به کودکان است. به گونه‌ای که امروزه آموزش مهارت‌های تفکر یکی از با ارزش‌ترین حوزه‌های پژوهش و آموزش در جهان است (بارنز[1]، ۲۰۰۰). آموزش فلسفه، کودکان را به مهارت‌های تفکر انتقادی و منطقی مجهز می‌کند. این نوع آموزش به چرایی‌ها، روابط بین مفاهیم، اصول اخلاقی و معیارها توجه دارد. این روش به فرد کمک می‌کند که به تمرکز زدایی بپردازد و خطاها را کاهش دهد (پریرخ، پریرخ و مجدی، ۱۳۸۸). به تجربه دیده شده است که بیشتر کودکان نسبت به دنیای پیرامون خود بی‌تفاوت نبوده و برای شناخت آن به پرسشگری می‌پردازند (پریرخ و همکاران، ۱۳۸۸). با این حال، فلسفه برای کودکان[2] از برنامه‌های آموزشی است که این امکان را فراهم می‌آورد تا کودکان و نوجوانان افکار پیچیدهٔ خود را شکل دهند (اکورینتی، ۱۳۸۶). پروفسور «ماتیو لیپمن» در دانشگاه کلمبیا، این نظریه را مطرح کرد که اگر ذهن

1. Barnes
2. Philosophy for Children=P4C

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

کودک را درگیر مباحث فلسفی کنیم، می‌توانیم شیوه تفکر او را رشد دهیم. لیپمن معتقد بود اگر کنجکاوی طبیعی کودکان و میل آنان به دانستن درباره جهان را با فلسفه ارتباط دهیم، می‌توانیم کودکان را به متفکرانی تبدیل کنیم که بیش از پیش نقاد، انعطاف‌پذیر و مؤثر باشند. برای این منظور او برنامه آموزش فلسفه به کودکان را مطرح کرد (مرعشی، رحیمی نسب و لسانی، ۱۳۸۷). در این طرح، آموزش علوم در مدرسه‌ها به صورت تعامل میان دانش‌آموزان و آموزگار، به شکل خلاق و نقادانه انجام می‌شود؛ یعنی این دانش‌آموزان هستند که با یکدیگر به گفت‌وگو و طرح پرسش دربارهٔ مباحث درس و سرانجام یافتن پاسخی برای پرسش‌های خود می‌پردازند. آموزگار، تنها راهنمای آنان در این مسیر است؛ نه آنکه دانش را به صورت آماده در اختیار دانش‌آموزان بگذارد (شریفی اسدی، ۱۳۸۷).

هاینز[1] معتقد است که فلسفه برای کودکان نمونه آشکار کاربرد فلسفه در آموزش و پرورش با هدف بهبود توانایی استدلال و قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان است. این برنامه با دیگر برنامه‌های فلسفه تفاوت‌های اساسی دارد. یعنی قصد ندارد مسائل فلسفی را برای افراد غیر فیلسوف مشخص کند و مسائل آنها را حل کند، بلکه می‌خواهد آنها خود فلسفی بیندیشند و مسائل خود را حل کنند (هاینز، ۲۰۰۴). برنامه‌ی آموزش فلسفه به کودکان، متشکل از قصه‌هایی است که به گونه‌ای خاص نگاشته شده‌اند و کارشان شروع مباحثه فلسفی است. هسته‌ی مرکزی این برنامه (P4C) دربرگیرنده‌ی تعدادی داستان فلسفی همراه با کتاب‌های راهنمای معلم است که برای کودکان سه سال به بالا مناسب می‌باشند. این برنامه فراگیرترین برنامه در زمینه‌ی آشنا کردن کودکان با فلسفه است و همچنان روبه گسترش و پیشرفت است. به عقیده لیپمن (۱۹۶۹)، هر داستانی مضمونی از عملکرد ذهنی آدمی و هدف یگانه- ایفای نقش سکوی پرتاب به سوی مناظره‌ی عقلانی را در بر دارد. این داستان‌ها، نمونه-هایی از گفت و گوهای منطقی و اندیشمندانه در میان کودکان را نشان می‌دهد (فیشر[2]، ۱۳۸۵). تحقق اهداف برنامه آموزش فلسفه به کودکان با بکارگیری گفت‌وگو و ایجاد یک اجتماع پژوهشی- جایی که کودکان به صورت مشارکتی به تبادل نظر با یکدیگر می‌پردازند، امکان‌پذیر است (مرعشی و همکاران ۱۳۸۹). در یک اجتماع پژوهی، معلم و دانش‌آموزان یک داستان را به اتفاق هم می‌خوانند (صفایی مقدم، مرعشی، پاک سرشت، باقری و سپاسی، ۱۳۸۵). در این اجتماع نقش معلم به کلی با سیستم آموزشی رایج متفاوت است و معلم دیگر

[2]. Haynes
[2]. Fisher

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]
[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

نقش حاکم مطلق در کلاس را ندارد. شکل کلاس‌ها نیز به کلی با توجه به هدف این برنامه تغییر می‌کند و به صورت حلقه‌ی کندوکاو[1] یا جمع تحقیق در می‌آید که در آن کودکان در پی کشف حقایق مناسب خودشان، همیشه در حال کندوکاو مشترک هستند (ناجی، ۱۳۸۳). نحوه‌ی اجرای این برنامه بدین گونه است که شاگردان کلاس‌های سطوح مختلف، همراه معلمانشان حلقه‌وار دور هم می‌نشینند. کلاس با قرائت بخشی از داستان آغاز می‌شود. دانش‌آموزان با صدای بلند آن را می‌خوانند. بچه‌ها به این داستان‌ها گوش می‌دهند و قادرند رو در روی هم با یکدیگر به مباحثه بپردازند (ناجی، ۱۳۸۳).در واقع فعالیت عمده‌ی اجتماع پژوهی، ایجاد تفکر فلسفی در کل بحث کلاسی می‌باشد (هاینز، ۲۰۰۲). به‌طور کلی، هدف کلی برنامه آموزش فلسفه به کودکان بهبود توانایی تعقل، پرورش خلاقیت، رشد فردی و میان فردی، پرورش درک و قضاوت اخلاقی و پرورش توانایی مفهوم‌یابی از تجربه از طریق ایجاد مباحثه‌ی فلسفی و آفرینش اجتماع پژوهی در سطح کلاس است (هاینز، ۲۰۰۱).

اما با توجه به وضعیت فعلی سطح فکری جامعه، به نظر می‌رسد آموزش و پرورش در انجام این رسالت چندان موفق نبوده است. رویکردهای موجود آموزشی و تربیتی به ویژه در کشورهای رشد نیافته یا در حال رشد، با تأکید بر روش‌های تلفیقی و یک سویه و تمایل به اقتدار معلم و محتوای درسی، راه را برای انتخاب، تفکر و فعالیت آزادانه‌ی یادگیرنده می‌بندند و بدین‌گونه در مسیر استقلال‌طلبی وی مانعی جدی پدید می‌آورند. درباره‌ی آموزش تفکر و شیوه‌های آموزش منتهی به پرورش تفکر انتقادی و حل مسأله در کودکان در تمام دوره‌ها کاستی‌هایی وجود دارد. در این نظام کنونی مدارس، کمتر مجالی برای بهبود کیفی توانایی‌های فکری و فلسفی فراگیران اندیشیده شده است و آنچه محاسبه می‌شود، تنها ارزیابی کمی توانایی دانش آموزان است. معلم نیز بیش از هر چیز خود را متعهد می‌داند که مواد درسی تعیین شده را در کلاس ارائه کند؛ بنابراین کمتر زمانی برای پرداختن به پرسش‌های جانبی وجود دارد؛ پرسش و پاسخ‌ها تنها محدود به داده‌ها و واقعیت‌های تدریس شده می‌شود (فخرایی، ۱۳۸۹). اما ارزش مدارس در تربیت انسان‌های فرهیخته و متفکر نهفته است (آیزنر[2] ، ۱۹۸۳). در واقع، آشنایی دانش‌آموزان با ایده‌ها و مضامین فلسفی از طریق برنامه فلسفه برای کودکان، نشان می‌دهد این برنامه یک روش‌شناسی محصل برای پرورش مهارت‌های تفکر انتقادی، خلاق و همدلانه را از طریق بحث کردن فراهم نموده است (فیشر، ۲۰۰۱).

1. Community of Inquiry
2. Eisner

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

در مجموع نزدیک به چهل سال است که برنامه آموزش فلسفه به کودکان در آمریکا اجرا می‌شود. در طول این زمان، مربیان تعلیم و تربیت، فیلسوفان و روانشناسان در کشورهای گوناگون به این موضوع بسیار توجه کرده‌اند و پژوهش‌ها و تحقیق‌های مطلوبی در زمینه اجرای این برنامه و تأثیر آن بر رشد مهارت‌های فکری کودکان وجود دارد (مرعشی و همکاران، ۱۳۸۷). یافته‌های پژوهش بدری، گرگری و واحدی (۱۳۹۴) در «بررسی تأثیر اجرای برنامه آموزش فلسفه برای کودکان بر رشد هوش اخلاقی دانش‌آموزان دختر» نشان داد که برنامه آموزش فلسفه برای کودکان موجب افزایش هوش اخلاقی دانش‌آموزان گردیده است. رستمی، فیاض و موسوی (۱۳۹۵) در مطالعه خود نشان دادند که خلاقیت کودکانی که تحت آموزش داستان‌های فکری *فیلیپ‌کم* قرارگرفته‌بودند رشد خوبی داشته‌اند، که این رشد در طول مدت پیگیری هم از پایداری مناسبی برخوردار بود. یافته‌های پژوهش نوری، فیاض و سیف (۱۳۹۲) در «بررسی تأثیر ذهنیت فلسفی بر توانایی حل مسائل ریاضی دانش‌آموزان سال سوم راهنمایی شهر همدان» نشان داد که علاوه بر تأیید اثر اصلی ذهنیت فلسفی بر توانایی حل مسائل ریاضی دانش‌آموزان، اندازه‌ی این اثر نیز شدید است. علاوه بر این با قوی‌تر شدن ذهنیت فلسفی دانش‌آموزان، توانایی حل مسائل ریاضی نیز به طور معناداری افزایش می‌یابد. این در حالی است که اثر اصلی جنسیت و اثر تقابلی ذهنیت فلسفی و جنسیت بر توانایی حل مسائل ریاضی دانش‌آموزان معنادار نشد.

سیفی‌گندمانی، شقاقی و کلانتری‌میبدی (۱۳۹۰) در مطالعه خود نشان دادند که اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان به طور معناداری باعث افزایش عزت نفس و توانایی حل مسأله در دانش‌آموزان دختر شده است. جهانی (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان «آموزش تفکر خلاق به نوجوانان: رویکرد پژوهش محور» اثربخشی برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان در دانش‌آموزان پسر دورهٔ راهنمایی شهر شیراز را مورد بررسی قرار داد، یافته‌ها حاکی از ارتقا و رشد مهارت‌های تفکر خلاق در آنها بود. نتایج پژوهش مرعشی و همکاران (۱۳۸۹) بیانگر آن است که، اجرای آموزش فلسفه به کودکان به روش اجتماع پژوهی بر رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان تأثیر مثبتی داشته است.

بنابر نتایج پژوهش ناجی و قاضی‌نژاد (۱۳۸۶) با عنوان «بررسی نتایج برنامهٔ فلسفه برای کودکان روی مهارت-های استدلالی و عملکرد رفتاری کودکان» برنامهٔ درسی فلسفه برای کودکان برای ارتقاء و تقویت بیشتر مهارت‌های پیش‌بینی شدهٔ فکری کودکان مؤثر می‌باشد. نتایج پژوهش مرعشی (۱۳۸۵) بر روی ۶۰ دانش آموز پایهٔ سوم راهنمایی، با استفاده از روش آزمایشی و آزمون مهارت‌های استدلال «نیوجرسی» نشان داد که اجرای

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

برنامه‌ی آموزش فلسفه به کودکان درکلاس درس بر مهارت های استدلال دانش‌آموزان تأثیری مثبت دارد. صفایی مقدم و همکاران (۱۳۸۵) در «بررسی تأثیر اجتماع پژوهی در برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش مهارت‌های استدلال دانش‌آموزان پسر پایه سوم راهنمایی مدرسه نمونه دولتی اهواز» نشان دادند که اجرای روش اجتماع پژوهی در کلاس درس می‌تواند بر پرورش مهارت‌های استدلال دانش‌آموزان تأثیر مثبتی بگذارد.

در خارج از کشور مطالعه دویتس‌چاور و کن‌ُرادی[۱] (۲۰۱۶) و لاکی[۲] (۲۰۰۶) نشان داد اگر برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان به‌طور پایداری طراحی و اجرا شود، رشد تفکر عمیق و با اندیشه[۳] را تسهیل می‌کند. کاگلا[۴] (۲۰۱۱) برنامه فلسفه و پژوهش بر روی کودکان ترکیه را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که اجرای برنامه‌ی فلسفه به کودکان کمک می‌کند که به طریق دیگری فکر کنند و افرادی با تفکر سالم باشند که به نظرات دیگران احترام بگذارند، قادر به بیان حقوق خود باشند، ارزش‌های اخلاقی را رعایت کنند، توجه و تصحیح اشتباهات خود در زندگی روزمره‌ی خود را انجام دهند و نظرات جدید خود را به راحتی مطرح کنند.

نتایج پژوهش سانجا و ویتبرید[۵] (۲۰۰۵) در «بررسی تأثیر برنامه درسی فلسفه برای کودکان در رشد مهارت‌های استدلال اخلاقی و اجتماعی در دانش‌آموزان» بیانگر عملکرد بهتر دانش‌آموزان در مهارت‌های اجتماعی، شناختی و اخلاقی بود. همچنین دانش‌آموزان شرکت کننده در این برنامه توانایی کاربرد آموخته‌ها و مهارت‌های فوق را در زندگی روزانه خود دارند. یافته‌های رزنیتس‌کایا[۶] (۲۰۰۸) در پژوهشی با عنوان «بحث‌های فلسفی در کلاس درس مدارس ابتدایی» به تأثیر مباحث فلسفی به روش اجتماع پژوهشی بر پرورش مهارت‌های استدلالی و نگرش‌های اخلاقی پی برده است. وی هم‌چنین نشان داد کنش‌های مکالمه‌ای و مباحث فلسفی بر روی گروه شرکت کننده در کلاس کاوش‌گری فلسفی تأثیر به سزایی در افزایش مهارت‌های استدلالی و قضاوت‌های اخلاقی آنها داشته است.

[1].Duytschaever & Conradie
[2]. Lukey
[3].Reflective thinking
[4]. Cagla
[5] .Sanjana & Whitebread
[6]. Reznitskaya

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

در تحقیقی دیگر مونتس و ماریا[1] (۲۰۰۱) با اجرای برنامه درسی فلسفه برای کودکان در دو مدرسه ابتدایی شهر مکزیکو با استفاده از آزمون استدلال نیوجرسی، نشان دادند که دانش‌آموزان شرکت کننده در برنامه در زمینه مهارت‌های استدلال کردن و تفکر انتقادی عملکرد بالاتری نسبت به دانش‌آموزانی که در این برنامه شرکت نکرده بودند، داشتند. یافته‌های پژوهش کنگ، بینت و ابراهیم[2] (۲۰۰۷) در کشور سنگاپور نیز حاکی از آن است که دانش‌آموزان شرکت کننده در برنامه درسی فلسفه برای کودکان عملکرد بهتری در مهارت‌های مربوط به تفکر انتقادی و خلاق از خود نشان داده‌اند. آنها هم‌چنین توانایی بیان افکار و احترام به عقاید دیگران را نیز کسب کرده‌اند.

دانیل[3] (۱۹۹۶)، آلن[4] (۱۹۹۵)، ایوریو[5] (۱۹۸۴)، موریون[6] (۲۰۰۰)، تریکی و تاپینگ[7] (۲۰۰۶ ، ۲۰۰۷) و جکسون و دویچ[8] (۲۰۰۷) در پژوهش‌هایی جداگانه گزارش کردند که با اجرای برنامه‌ی آموزش فلسفه برای کودکان، دانش‌آموزان در مهارت‌های استدلال کردن و تفکر انتقادی، دقت کردن در صحبت‌های فرد مخاطب، دلایل منطقی آوردن و در خواندن و نوشتن به عملکرد بالاتری می‌رسند.

هم‌چنین در مطالعاتی که لیپمن و همکاران (۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۱۹۹۸؛ به نقل از کم[9]،۲۰۰۱)، انجام داده بودند نتیجه گرفتند؛ کودکانی که درکلاس‌های آموزش تفکر انتقادی و فلسفه شرکت کرده‌اند در همه دروس پیشرفت تحصیلی بیشتری داشته‌اند.

بنابر تحقیقات انجام گرفته می‌توان گفت علی رغم توجه به اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در فرآیند آموزش، نهادهای مسئول عملاً در فرآیند فعالیت‌های خود کمتر به آن توجه داشته‌اند و هنوز دانش‌آموزان به گونه‌ای تربیت می‌شوند که بدون توجه به چگونگی ارتباط بین مطالب و بدون تفکر، برای کسب نمره خوب، مطالب را می‌آموزند. اما هدف اصلی تعلیم و تربیت امروز باید تربیت انسان‌های متفکر، خلاق و دارای قدرت داوری درست و آبدیده باشند، بنابراین؛ در طراحی برنامه‌های مدارس باید روش‌هایی گنجانده شود که از طریق

1. Montes & Maria
2. Keng, Binte, & Ibrahim
3. Daniel
4. Allen
5. Iorio
6. Moriyon
7. Trickey & Topping
8. Jackson & Deutsch
9. Cam

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

آن‌ها دانش‌آموزان قابلیت‌های بکارگیری تفکر، استدلال اخلاقی، فرضیه سازی و فراتر رفتن از خودمحوری و تلاش برای ورود به افکار و احساسات دیگران را از طریق انضباط فکری بیاموزند. یکی از راه‌های مؤثر، انجام پژوهش در زمینه اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در نهادهای آموزشی می‌باشد تا بتوان از نتایج آن در برنامه‌ریزی آموزشی و درسی و آموزش تفکر و استدلال منطقی به کودکان بهره گرفت. لذا این مطالعه با هدف بررسی تأثیر اجرای برنامۀ آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش توانایی حل مسأله و افزایش قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان پایه سوم ابتدایی شهرستان اسلام آبادغرب انجام شده است.

فرضیه‌های پژوهش

۱- برنامۀ آموزش فلسفه به کودکان موجب افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان می‌شود.

۲- برنامۀ آموزش فلسفه به کودکان موجب افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان دختر می‌شود.

۳- برنامۀ آموزش فلسفه به کودکان موجب افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان پسر می‌شود.

۴- بین تأثیر آموزش فلسفه به کودکان بر افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان دختر و پسر تفاوتی وجود ندارد.

روش پژوهش

طرح مورد استفاده در تحقیق حاضر، از نظر هدف، پژوهش کاربردی و از نظر روش تحقیق یک طرح شبه آزمایشی، به شیوه پیش‌آزمون و پس‌آزمون با گروه کنترل بود. جامعه آماری پژوهش شامل کلیه دانش‌آموزان سوم ابتدایی شهرستان اسلام آباد غرب در سال تحصیلی ۹۴-۹۳ بود. با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس، دو مدرسه انتخاب گردید. نمونه مورد نظر ۸۰ دانش‌آموز (۴۰ دختر و ۴۰ پسر) بودند که بصورت تصادفی در دو گروه آزمایش و گواه گماشته شدند. البته با در نظر گرفتن برنامۀ کلاسی دانش‌آموزان و به دلیل عدم امکان انتخاب تصادفی یک به یک دانش آموزان و قرار دادن آن‌ها در گروه آزمایش و گواه، در دبستان دخترانه و پسرانه مورد نظر پایه سوم، نوبت صبح یک کلاس (۲۰ نفر) به عنوان گروه آزمایش، و در نوبت عصر یک کلاس دیگر (۲۰ نفر) به عنوان گروه گواه انتخاب شد.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

ابزار پژوهش

پرسشنامهٔ حل مسأله لانگ و کسیدی

این پرسشنامه توسط لانگ و کسیدی[1] (۱۹۹۶) طی دو مرحله ساخته شده و دارای ۲۴ پرسش است که این مقیاس در مجموع شش عامل را مورد سنجش قرار می‌دهد، این عوامل عبارتند از: درماندگی یا بی یاوری در حل مسأله، مهارگری حل مسأله، سبک حل مسأله خلاقانه، اعتماد به نفس در حل مسأله، سبک اجتناب و سبک گرایش. ضرایب آلفای کرونباخ زیر مقیاس‌های شیوهٔ حل مسأله در مطالعه اول و دوم لانگ و کسیدی (۱۹۹۶) به ترتیب برای بی یاوری در حل مسأله (۰/۶۶ و ۰/۸۶)، کنترل در حل مسأله (۰/۶۶ و ۰/۶۰)، خلاقیت در حل مسأله (۰/۵۷ و ۰/۶۶)، اعتماد به نفس در حل مسأله (۰/۷۱ و ۰/۶۶)، اجتناب در حل مسأله (۰/۵۲ و ۰/۵۱) و گرایش در حل مسأله (۰/۵۶ و ۰/۵۳) گزارش شده‌اند (آهنگی، عابدین و فتح‌آبادی، ۱۳۸۸). محمدی و صاحبی (۱۳۸۰) نیز پایایی درونی این آزمون را با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ برابر با ۰/۶۰ و روایی محتوایی آن را مطلوب گزارش نمودند. در این پژوهش نیز با اجرای آزمون بر روی ۲۰ دانش‌آموز ، با محاسبه روش آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه ضریب پایایی ۰/۶۹ به دست آمد.

آزمون قضاوت اخلاقی[2] (MJT)

این آزمون بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۱، توسط سینها و وارما[3] ساخته شد و در سال ۱۹۹۸ نیز مورد تجدید نظر آنها قرار گرفت. در ایران توسط کرمی (۱۳۷۹) ترجمه و برای ارزیابی قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان دوره‌ی ابتدایی (۶ تا ۱۱ سال) تدوین گردید. آزمون دارای ۵۰ سؤال چند گزینه‌ای است و آزمودنی باید درباره‌ی آنها تصمیم اخلاقی بگیرد، زمینه‌ی کاراخلاقی را در اظهار نظرها گروه‌بندی کند، بین کلمات و معنای اخلاقی آنها رابطه برقرار کند، یک عمل خاص را ارزیابی نماید، در برابر مشکلات اخلاقی استدلال منطقی کند و تعارف مناسب ارزش‌های اخلاقی را انتخاب نماید. نمره گذاری آزمون به‌صورت یک و صفر می‌باشد. برای هر پاسخ درست، یک نمره و برای هر پاسخ غلط صفر منظور می‌گردد. مدت پاسخگویی کودکان به این آزمون ۴۵-۴۰ دقیقه می‌باشد. پایائی این آزمون به‌وسیله‌ی سینها و وارما، با استفاده از ضریب همبستگی اسپیرمن براون ۰/۹۳

[1].Long & Cassidy
[1].Moral Judgment Test
[2].Synga& Warma

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]
[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

به دست آمده است. در پژوهش مرعشی و همکاران (۱۳۸۹)، با اجرا بر روی یک نمونهٔ ۶۰ نفری از افراد جامعهٔ مورد بررسی، پایایی این آزمون معین شد .برای محاسبهٔ ضریب پایایی از آلفای کرونباخ و تنصیف استفاده گردید که به ترتیب ۰/۶۱ و ۰/۶۲ به دست آمد. در این پژوهش نیز با اجرای آزمون بر روی ۲۰ دانش‌آموز، با محاسبه روش آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه ضریب پایایی ۰/۶۶ به دست آمد.

مواد برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان

در این پژوهش، جهت اجرای برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان از مجموعه سه جلدی «داستان‌های فکری» فیلیپ کم ترجمهٔ شهرتاش و ابراهیمی (۱۳۸۵)، شهرتاش و رشتچی (۱۳۸۵) برای کودکان ۸ تا ۱۲ سال استفاده شد. این داستان‌ها دارای مضمون فلسفی، اخلاقی و اجتماعی هستند و برای رشد تفکر و یادگیری تدوین شده-اند. در این دو اثر، هر داستان براساس یک مضمون خاص مثل ماهیت حقیقت، خوبی و زیبایی، نظم در طبیعت، قدرت، آزادی، ذهن و بدن، درست و نادرست، دوستی، قول دادن، دروغ‌گویی، رشدفردی، انصاف، جامعه، مراقبت، تبعیض، حقوق و مسئولیت‌ها، خشم، زورگویی، جرأت ، ترس و مرگ تنظیم شده است. این داستان‌ها کودکان را تشویق می‌کنند تا سؤال‌های خود را درباره‌ی عناوین ذکر شده مطرح و درباره‌ی تجربه‌ی خود پیرامون زمان و تغییر بحث کنند و روابط انسان با محیط را بررسی نمایند. در واقع، اهدافی که در این داستان‌ها در نظر گرفته شده است شامل اهداف آموزشی، شناختی، اخلاقی و اجتماعی است و کودکان در فرآیند پرسش و پاسخ‌های فلسفی، علاوه بر کسب مهارت‌های تفکر و استدلال به پذیرش مسئولیت، احترام به دیگران و دیگر ارزش‌های اخلاقی نیز هدایت می‌شوند. در مجموع از این کتاب‌ها پنج داستان جذاب و مرتبط با هدف این پژوهش انتخاب گردید تا در کلاس برای گروه آزمایش مورد بحث و گفتگو قرار گیرد. هم‌چنین از کتاب راهنمای معلم/ کتاب کار داستان‌های فکری نیز برای کمک‌رسانی و هدایت سوالات دانش‌آموزان در این فرایند استفاده شده است.

روش اجرای پژوهش

برای اجرای این پژوهش ابتدا دانش‌آموزان پرسشنامهٔ حل مسألهٔ لانگ و کسیدی و آزمون قضاوت اخلاقی را تکمیل کردند. سپس برنامه آموزش فلسفه به کودکان با هماهنگی‌های لازم توسط مسئولین مدرسه در ۱۲

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

جلسهٔ ۵۰ دقیقه‌ای (هر هفته یک جلسه) به مدت سه ماه برای گروه آزمایش به روش اجتماع پژوهی[1] یا حلقهٔ کندوکاو اجرا شد. جلسات از طریق گفت و گوی بین معلم و دانش‌آموزان با توجه به داستان‌های مطرح شده صورت گرفت. در تمامی جلسات فرآیند تفکر توسط دانش‌آموزان با خواندن داستان آغاز می‌شد و از آنها خواسته می‌شد تا به تفکر بپردازند و نظرات خود را در مورد داستان بیان کنند. هم‌چنین از خود بپرسند و فکر کنند در رابطه با داستانی که خوانده‌اند چه نکته‌ای برایشان جالب و سؤال برانگیز بوده است. سپس معلم نظرات هریک از دانش‌آموزان را بر روی تابلو نوشته و از آنها می‌خواست تا در مورد نظرات خود توضیح دهند. به این ترتیب در هر جلسه دانش‌آموزان با توجه به سؤالات مطرح شده به تعامل، گفت و گو و فعالیت پرداخته و ایده‌های خود را ابراز می‌نمودند. در پایان اجرای این برنامه، هر دو گروه آزمایش و گواه پرسشنامه‌های حل مسأله و قضاوت اخلاقی را مجدداً جهت انجام پس‌آزمون تکمیل کردند. برای تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش نیز از روش‌های آمار توصیفی (میانگین و انحراف معیار) و آمار استنباطی (تحلیل کواریانس) استفاده شد.

یافته‌های پژوهش

جدول ۱. میانگین و انحراف معیار متغیرهای سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی در گروه‌های مورد مطالعه

متغیر	گروه‌ها	آزمودنی‌ها	تعداد	پیش آزمون		پس آزمون	
				میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
سبک حل مسأله	آزمایش	دختر	۲۰	۱۵/۹۰	۳/۸۰	۱۹/۹۶	۴/۹۳
		پسر	۲۰	۱۵/۳۹	۳/۴۸	۱۹/۵۸	۴/۰۸
		کل	۴۰	۱۵/۰۵	۳/۶۵	۱۹/۷۶	۴/۲۹
	گواه	دختر	۲۰	۱۵/۶۵	۳/۴۱	۱۶/۸۰	۳/۰۶
		پسر	۲۰	۱۵/۲۶	۳/۱۰	۱۶/۲۲	۳/۲۸
		کل	۴۰	۱۵/۴۵	۳/۲۳	۱۶/۵۱	۳/۱۵
رشد قضاوت اخلاقی	آزمایش	دختر	۲۰	۱۶/۶۳	۴/۸۰	۲۸/۹۳	۴/۹۰
		پسر	۲۰	۱۵/۴۶	۴/۴۸	۲۸/۲۳	۵/۱۹
		کل	۴۰	۱۶/۰۵	۴/۶۴	۲۸/۵۸	۵/۰۱
	گواه	دختر	۲۰	۱۶/۶۰	۳/۲۵	۲۰/۷۶	۶/۴۴
		پسر	۲۰	۱۶/۲۶	۴/۸۲	۱۹/۲۳	۵/۳۹
		کل	۴۰	۱۶/۴۳	۴/۰۸	۲۰/۰۰	۵/۹۴

جدول ۱ نشان می‌دهد که در کل آزمودنی‌ها، میانگین نمره‌های سبک حل مسأله گروه آزمایش در مرحله پس آزمون (۱۹/۷۶) نسبت به مرحله پیش آزمون (۱۵/۰۵) تفاوت وجود دارد، به این صورت که میانگین آنها بیشتر

[1]. Community of inquiry

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

شده است. اما در گروه گواه چنین تغییری روی نداده است. همچنین میانگین نمره‌های قضاوت اخلاقی گروه آزمایش در مرحله پس آزمون (۲۸/۵۸) نسبت به مرحله پیش آزمون (۱۶/۰۵) تفاوت چشمگیری با هم دارد، به این صورت که میانگین آنها بیشتر شده است. اما در گروه گواه چنین تغییری روی نداده است.

با توجه به اینکه آزمون تحلیل کواریانس دارای پیش فرض یکسان بودن گروه‌های مورد مطالعه می‌باشد، قبل از اجرای این روش آماری برای اطمینان از رعایت پیش فرض‌ها، آزمون لوین[1] اجرا گردید.

جدول ۲. آزمون همگنی واریانس‌های لوین در گروه‌های آزمایش و گواه

متغیر	f	df_1	df_2	سطح معنی‌داری p
حل مسأله	۱/۶۵	۱	۷۸	۰/۱۶
قضاوت اخلاقی	۱/۷۸	۱	۷۸	۰/۰۹

همانطور که در جدول ۲ مشخص است؛ با توجه به معنادار نبودن نتایج، واریانس‌های دو گروه آزمایش و گواه یکسان است. بنابراین، داده‌ها از پیش فرض لازم همگنی واریانس‌ها برخوردار بوده و می‌توان عملیات آماری بعدی را انجام داد.

فرضیه اول: برنامهٔ آموزش فلسفه بـه کودکـان موجـب افـزایش توانـایی حـل مسـأله و رشـد قضـاوت اخلاقـی در دانش‌آموزان می‌شود.

جدول ۳. نتایج حاصل از تحلیل کواریانس بر روی میانگین نمره‌های پس آزمون سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی در گروه آزمایش و گواه

متغیر	شاخص‌های آماری	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	f	سطح معنی-داری p
سبک حل مسأله	گروه	۱۹۴۷/۰۵۸	۱	۱۹۴۷/۰۵۸	۷۳/۴۱	۰/۰۰۱
	خطا	۲۰۶۹/۲۸۴	۷۸	۲۶/۵۲	–	–
	کل	۶۶۵۸۹	۷۹	–	–	–
قضاوت اخلاقی	گروه	۱۵۹/۶۰	۱	۱۵۹/۶۰	۵/۸۱	۰/۰۰۱
	خطا	۳۱۵۹/۳۸۸	۷۸	۲۷/۴۶		–
	کل	۳۳۱۸/۴۴۸	۷۹	–	–	–

همان‌طور که در جدول ۳ مشاهده می‌شود، تفاوت بین آزمودنی‌های گروه آزمایش و گروه گواه از لحاظ متغیر سبک حل مسأله با مقادیر (f= ۷۳/۴۱) و قضاوت اخلاقی با مقادیر (f= ۵/۸۱) در سطح (p < ۰/۰۰۱) معنادار

[1].Levene

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

است. بنابراین می‌توان گفت اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان باعث افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان در مرحله پس آزمون شده است.

فرضیه دوم: برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان موجب افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان دختر می‌شود.

براساس یافته‌های ذکر شده در جدول ۴، تفاوت بین میانگین آزمودنی‌های دختر در نمره‌های سبک حل مسأله با مقادیر (f= ۲۱/۹۰) و قضاوت اخلاقی با مقادیر (f= ۱/۷۴) در دو گروه در سطح (P< ۰/۰۵) معنادار است؛ لذا فرضیه فوق تأیید می‌شود. به عبارتی آموزش فلسفه به کودکان تأثیر معناداری بر افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان دختر، در مرحله پس آزمون داشته است.

جدول ۴. نتایج حاصل از تحلیل کواریانس بر روی میانگین نمره‌های پس آزمون سبک حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی در آزمودنی‌های دختر گروه آزمایش و گواه

متغیر	شاخص‌های آماری	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	f	سطح معنی‌داریp
سبک حل مسأله	گروه	۸۸۳/۱۱۹	۱	۸۸۳/۱۱۹	۲۱/۹۰	۰/۰۰۱
	خطا	۱۵۳۱/۲۱۴	۳۸	۴۰/۳۲	–	–
	کل	۴۱۸۴۳	۳۹	–	–	–
قضاوت اخلاقی	گروه	۱۶۸/۴۵	۱	۱۶۸/۴۵	۱/۷۴	۰/۰۴۸
	خطا	۳۶۶۷/۲۳۴	۳۸	۹۶/۵۰		–
	کل	۳۸۳۵/۶۸۴	۳۹	–	–	–

فرضیه سوم: برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان موجب افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان پسر می‌شود.

جدول ۵. نتایج حاصل از تحلیل کواریانس بر روی میانگین نمره‌های پس آزمون سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی در آزمودنی-های پسر گروه آزمایش و گواه

متغیر	شاخص‌های آماری	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	f	سطح معنی‌داریp
سبک حل مسأله	گروه	۱۱۸۳/۷۹۸	۱	۱۱۸۳/۷۹۸	۸۶/۹۸	۰/۰۰۱
	خطا	۵۱۷/۴۲۷	۳۸	۱۳/۶۱	–	–
	کل	۲۲۵۳۸	۳۹	–	–	–
قضاوت اخلاقی	گروه	۱۸۹/۲۳	۱	۱۸۹/۲۳	۱/۸۵	۰/۰۳۲
	خطا	۳۸۷۸/۳۲۴	۳۸	۱۰۲/۰۶		–
	کل	۴۰۵۶/۶۶۴	۳۹	–	–	–

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

براساس یافته‌های مشاهده شده در جدول ۵، تفاوت بین میانگین آزمودنی‌های پسر در نمره‌های سبک حل مسأله با مقادیر (f=۸۶/۹۸) و قضاوت اخلاقی با مقادیر (f=۱/۸۵) در دو گروه در سطح (p < ۰/۰۵) معنادار است؛ لذا فرضیه فوق تأیید می‌شود. به عبارتی آموزش فلسفه به کودکان تأثیر معناداری بر افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان پسر، در مرحله پس آزمون داشته است.

فرضیه چهارم: بین تأثیر آموزش فلسفه به کودکان بر افزایش توانایی حل مسأله و رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان دختر و پسر تفاوتی وجود ندارد.

جدول ۶. نتایج حاصل از تحلیل کواریانس دو عاملی بر روی میانگین نمره‌های پس آزمون سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی در آزمودنی‌های هر دو گروه آزمایش و گواه

متغیر	شاخص‌های آماری	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	f	سطح معنی-داری p
سبک حل مسأله	گروه	۲۱۶۵/۰۹۶	۱	۲۱۶۵/۰۹۶	۱۱۸/۶۲۹	۰/۰۰۱
	جنسیت	۹/۳۳	۱	۹/۳۳	۰/۳۹	۰/۶۶
	تعامل جنسیت و گروه	۳/۲۳	۱	۳/۲۳	۰/۷۶	۰/۳۹
قضاوت اخلاقی	گروه	۲۲۳۴/۰۶۷	۱	۲۲۳۴/۰۶۷	۱۱۱/۹۹	۰/۰۰۱
	جنسیت	۵/۴	۱	۵/۴	۰/۲۷	۰/۰۸
	تعامل جنسیت و گروه	۳/۲۳	۱	۳/۲۳	۰/۱۶	۰/۰۹۸

براساس یافته‌های مشاهده شده در جدول ۶، تفاوت بین میانگین نمره‌های سبک حل مسأله در دو گروه معنادار بوده است. به عبارتی آموزش فلسفه به کودکان تأثیر معناداری بر افزایش عملکرد دانش‌آموزان در گروه آزمایش داشته است. اما جنسیت بر عملکرد دانش‌آموزان معنادار نشده است (f= ۰/۳۹ و p=۰/۶۶)، از این رو، پسرها و دخترها عملکرد یکسانی را در توانایی حل مسأله از خود نشان داده‌اند. همچنین، تعامل جنسیت و گروه هم معنادار نبوده است (f=۰/۷۷ و p=۰/۳۹)، بنابراین آموزش فلسفه به کودکان بر افزایش توانایی حل مسأله دختران و پسران مؤثر بوده است. همچنین نتایج نشان داد تفاوت بین میانگین نمره‌های رشد قضاوت اخلاقی در دو گروه معنادار بوده است. به عبارتی آموزش فلسفه به کودکان تأثیر معناداری بر افزایش رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان در گروه آزمایش‌داشته است. اما جنسیت بر رشد قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان معنادار نشده است (f= ۰/۲۷ و p=۰/۰۸)، از این رو، پسرها و دخترها عملکرد یکسانی را در قضاوت اخلاقی از خود نشان داده‌اند.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

همچنین، تعامل جنسیت و گروه هم معنادار نبوده است (f=۰/۱۶ و p=۰/۰۹۸)، بنابراین آموزش فلسفه به کودکان بر افزایش رشد قضاوت اخلاقی دختران و پسران مؤثر بوده است.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، بررسی تأثیر برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش توانایی حل مسأله و افزایش قضاوت اخلاقی در دانش‌آموزان پایه سوم ابتدایی بود. آزمون فرضیه اول نشان داد که بین آزمودنی‌های گروه آزمایش و گروه گواه از لحاظ سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی تفاوت معناداری وجود دارد. به عبارتی دیگر، با اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان، توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان در مرحله پس آزمون به طور معناداری افزایش می‌یابد. نتایج حاصل از این یافته با نتایج پژوهش رستمی و همکاران (۱۳۹۵)، نوری و همکاران (۱۳۹۲)، مرعشی و همکاران (۱۳۸۹)، ناجی و قاضی‌نژاد (۱۳۸۶)، صفایی‌مقدم و همکاران (۱۳۸۵)، مرعشی (۱۳۸۵)، دوتیس‌چاور و کنُرادی (۲۰۱۶)، لاکی (۲۰۰۶)، کاگلا (۲۰۱۱)، سانجا و ویتبرید (۲۰۰۵)، رزنیتس کایا (۲۰۰۸) و مونتس و ماریا (۲۰۰۱) همخوانی دارد. این افراد نشان دادند که گروه‌های آزمایشی که در برنامه‌ی آموزش فلسفه برای کودکان شرکت کرده‌اند، به طور معناداری در زمینه مهارت‌های استدلال کردن و تفکر انتقادی عملکرد بالاتری نسبت به دانش‌آموزانی که در این برنامه شرکت نکرده بودند، داشتند.

تحلیل فرضیه دوم پژوهش نشان داد که بین میانگین نمره‌های سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی آزمودنی‌های دختر در دو گروه تفاوت معناداری وجود دارد و می‌توان گفت آموزش فلسفه به کودکان تأثیر مثبت و مؤثری بر افزایش توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان دختر، در مرحله پس آزمون داشته است. این یافته با نتایج پژوهش بدری‌گرگری و واحدی (۱۳۹۴)، سیفی‌گندمانی و همکاران (۱۳۹۰)، مرعشی و همکاران (۱۳۸۹) و مرعشی (۱۳۸۵) همخوانی دارد. سیفی گندمانی و همکاران معتقدند که این برنامه می‌تواند در بهبود مهارت‌های شناختی و اجتماعی دانش‌آموزان مؤثر واقع شود، همانگونه که سازندگان آن نیز معتقدند که هدف این برنامه این است که کودکان، انسان‌هایی متفکرتر، انعطاف پذیرتر، با ملاحظه‌تر و منطقی‌تر شوند.

داده‌های مربوط به فرضیه سوم حاکی از آن است که، بین آزمودنی‌های پسر نیز در هر دو گروه از لحاظ سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی تفاوت معناداری وجود دارد. که می‌توان نتیجه گرفت آموزش فلسفه به کودکان

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی آن‌ها را در مرحله پس آزمون افزایش داده است. نتایج پژوهش جهانی (۱۳۸۷)، مرعشی (۱۳۸۵) و صفایی مقدم و همکاران (۱۳۸۵) با این یافته همسو می‌باشند.

در ارتباط با فرضیه چهارم، نتایج بیانگر آن است که بین میانگین نمره‌های سبک حل مسأله و قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان در دو گروه آزمایش و گواه تفاوت معنادار است. از این رو می‌توان گفت آموزش فلسفه به کودکان تأثیر معناداری بر افزایش عملکرد و قضاوت اخلاقی دانش‌آموزان در گروه آزمایش داشته است. طبق یافته‌های جدول ۶، تعامل جنسیت و گروه هم معنادار نبوده است. از این رو، پسرها و دخترها عملکرد یکسانی را در توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی از خود نشان داده‌اند. به طور کلی می‌توان بیان نمود؛ آموزش فلسفه به کودکان بر افزایش توانایی حل مسأله و قضاوت اخلاقی دختران و پسران تأثیر مثبت و مؤثری داشته است. این یافته‌ها نیز با نتایج پژوهش‌های مرعشی و همکاران (۱۳۸۹)، مرعشی (۱۳۸۵)، دانیل (۱۹۹۶)، آلن (۱۹۹۵)، ایوریو (۱۹۸۴)، موریون (۲۰۰۰)، تریکی و تاپینگ (۲۰۰۶و ۲۰۰۷) و جکسون و دویچ (۲۰۰۷) همسو است. این افراد تأثیر مثبت اجرای برنامه‌ی آموزش فلسفه به کودکان درکلاس درس بر مهارت‌های استدلال و ارزش‌های اخلاقی دانش-آموزان ابتدایی را تأیید کردند. نوری و همکاران (۱۳۹۲) نیز در پژوهش خود نشان دادند که جنسیت بر توانایی حل مسائل ریاضی دانش‌آموزان معنادار نشده است، که این یافته با نتایج پژوهش حاضر همسو می‌باشد.

به طورکلی می‌توان چنین نتیجه گرفت آنچه در رشد فکری کودکان مؤثر است خارج از حد و شمارش می‌باشد. تفاوت‌های فردی، نیازها و خواسته‌های متفاوت، عوامل ژنتیکی، محیط آموزشی و عوامل بیشمار دیگر. ولی با وجود همه این‌ها صاحب نظران در تأثیر برخی عوامل اتفاق نظر دارند. آنان معتقدند کودک امروز برای یادگیری، تنها به شنیدن و دریافت اطلاعات از سوی بزرگسال اکتفا نمی‌کند، و از پند و نصیحت و هر آموزه‌ی اخلاقی مستقیمی، به شدت گریزان است. بنابراین باید با پرورش قدرت تفکر و تمیز، از سنین کودکی او را به گونه‌ای پرورش داد که بتواند مهارت‌های لازم را در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات خود داشته باشد (پارساپور و صدری-زاده،۱۳۹۲). بنابراین، هدف عمده‌ی آموزش باید وادار کردن یادگیرندگان به تفکر باشد. بیشتر متخصصان معتقدند که با از میان برداشتن موانع از محیط‌های آموزشی که شاگردان را از فکر کردن باز می‌دارد، باید به آنان کمک کرد تا برای یادگیری توأم با تفکر وقت بیشتری صرف کنند، در واقع یکی از اهداف اصلی تعلیم و تربیت، پرورش شیوه‌ی تفکر در افراد است (مایزر، ۱۳۸۶). آموزش فلسفه برای کودکان روشی است که در سال‌های

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

اخیر مورد توجه قرار گرفته است. در این روش کودک فضای آموزشی را جایی برای تحقیق درباره‌ی سؤالات ذهنی خود و آزمون اندیشه‌ها و باورهایش می‌بیند. آموزش فلسفه برای کودکان باعث می‌شود فضای مقتدرانه کلاس به حلقه‌های کندوکاو فکری فلسفی برای ترویج دموکراسی و استقلال فکری در دانش‌آموزان تبدیل شود (هدایتی و شاطلبی، ۱۳۹۲). برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان، دانش‌آموزان را قادر می‌سازد تا بین موضوعات مختلفی که می‌آموزند، ارتباط برقرار کنند. بنابراین برنامه درسی برای آنان پر معناتر خواهد شد. هم مهارت‌های همکاری و هم مهارت‌های تفکر که در این برنامه رشد و پرورش می‌یابند، سبب بهبود ارتباطات و مسئولیت-پذیری اجتماعی بیشتر می‌گردد. در واقع با شرکت کودکان در جستجویی برای معنا و بسط و توسعه قوای ادراکی و فهم آنها از مطالب، قدرت تفکر استدلالی و انتزاعی در آنان افزایش یافته و سبب ارتقای عزت نفس و ارزش-های اخلاقی آنها می‌گردد (فیشر، ۲۰۰۱). بر این اساس با توجه به اهمیت عمدهٔ برنامهٔ آموزش فلسفه به کودکان و مورد تأیید قرار گرفتن آن از سوی تحقیقات انجام شده، می‌توان از این برنامه آموزشی جدید برای دست‌یابی به آموزش و پرورشِ توانایی استدلال، تفکر، روحیه پرسشگری و ارج نهادن به ارزش‌های اخلاقی استفاده نمود. بنابراین پیشنهاد می‌شود که در این زمینه اصلاحات اساسی در دوره‌های آموزشی صورت گیرد و برنامه‌ی آموزش فلسفه به کودکان در برنامه‌های درسی مقطع ابتدایی گنجانده شود تا کودکان از همین دوره با روش‌های تفکر، حل مسأله، ارزش‌های اخلاقی، درک عقاید دیگران و احترام گذاشتن به عقاید آشنا شوند و این راهی به‌سوی حل مسائل و رشد اخلاقی در جامعه است.

منابع

اکورینتی، استلا. (۱۳۸۶). آموزش چگونه فلسفی اندیشیدن: درآمدی بر فلسفه برای کودکان. ترجمهٔ زهرا صفائیان.

آهنگی، اکرم؛ عابدین، علیرضا و فتح‌آبادی، جلیل. (۱۳۸۸). رابطه بین تیپ‌های شخصیت با سبک‌های حل مسأله در کارکنان دانشگاه. فصلنامه روان‌شناسی کاربردی، ۳ (۴)، ۶۱- ۴۰.

بدری گرگری، رحیم و واحدی، زهرا. (۱۳۹۴). تأثیر اجرای برنامهٔ فلسفه برای کودکان بر رشد هوش اخلاقی دانش آموزان دختر. دو فصلنامه تفکر و کودک. ۶ (۱)، ۱۸- ۱.

پارساپور، زهرا؛ و صدری‌زاده، نگین. (۱۳۹۲). بررسی آموزش مهارت تفکر انتقادی در ادبیات داستانی کودک. کتاب ماه کودک و نوجوان.

پریرخ، مهری؛ پریرخ، زهره و مجدی، زهرا. (۱۳۸۸). ردپای مفاهیم فلسفی در داستان‌های کودکان: پژوهشی پیرامون شناسایی مؤلفه‌های مرتبط با آموزش تفکر فلسفی. مطالعات کتابداری و علم اطلاعات ، ۱ (۴)، ۸۰- ۵۷.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

جهانی، جعفر. (۱۳۸۷). آموزش تفکر خلاق به نوجوانان: رویکرد پژوهش محور. فصلنامه اندیشه‌های نوین تربیتی. ۴ (۳)، ۵۴- ۲۹.

جهانیان نجف‌آبادی، امیر؛ و فولادچنگ، محبوبه. (۱۳۹۲). تأثیر روش آموزشی نوروفیدبک بر تقویت توانایی حل مسئله و عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان پایه اول تا ششم دوره ابتدایی. مجله مطالعات آموزش و یادگیری، ۵ (۲)، ۸۵-۶۵.

رستمی، کاوه؛ فیاض، ایراندخت؛ و قاسمی، امید. (۱۳۹۵). تأثیر داستان‌های فکری فیلیپ کم بر رشد خلاقیت کودکان دوره آمادگی شهر تهران. روان‌شناسی تربیتی، ۱۲(۴۱)، ۱۳- ۱.

سیف، علی‌اکبر. (۱۳۸۵). روان‌شناسی پرورشی (روان‌شناسی یادگیری و آموزش). تهران: انتشارات آگاه.

سیفی‌گندمانی، محمدیاسین؛ شقاقی، فرهاد و کلانتری‌میبدی، سارا. (۱۳۹۰). اثربخشی برنامهٔ آموزش فلسفه به دانش‌آموزان دختر بر عزت نفس و توانایی حل مسئله آنها. فصلنامه روان‌شناسی کاربردی، ۵ (۲)، ۸۳- ۶۶.

شریفی‌اسدی، محمدعلی. (۱۳۸۷). نگاهی به آموزش فلسفه برای کودکان در ایران و چالش‌های فراروی آن. فصلنامه معارف عقلی، (۱۰)، ۱۱۲- ۹۶.

شعبانی، حسن. (۱۳۸۹). روش تدریس پیشرفته (آموزش مهارت‌ها و راهبردهای تفکر)، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.

صفایی‌مقدم، مسعود؛ مرعشی، سیدمنصور؛ پاک‌سرشت، محمدجعفر؛ باقری، خسرو و سپاسی، حسین. (۱۳۸۵). بررسی تأثیر اجتماع پژوهی در برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش مهارتهای استدلال دانش‌آموزان پسر پایه سوم راهنمایی مدرسه نمونه دولتی اهواز. مجله علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهیدچمران اهواز، ۳ (۲)، ۵۴-۳۱.

فخرایی، الهام. (۱۳۸۹). فلسفه برای کودکان؛ گامی به‌سوی پیوند فلسفه با جامعه. دوفصلنامه تفکر و کودک، ۱ (۱)، ۸۱- ۶۹.

فرمهینی‌فراهانی، محسن؛ میرزامحمدی، محمدحسن؛ و خارستانی، اسماعیل. (۱۳۸۸). تبیین تطبیقی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف. حکمت و فلسفه، ۴(۴)، ۷۰- ۴۵.

فیشر، رابرت (۱۳۸۵). آموزش تفکر به کودکان. ترجمهٔ مسعود صفایی مقدم و افسانه نجاریان. اهواز: رسش.

کم، فیلیپ. (۱۹۹۴). داستانهای فکری (۱و۲)، ترجمه: فرزانه شهرتاش و مژگان رشتچی (۱۳۸۵). تهران: شهرتاش.

کم، فیلیپ. (۱۹۹۴). داستانهای فکری (۳)، ترجمه: فرزانه شهرتاش و نسرین ابراهیمی لویه (۱۳۸۵). تهران: شهرتاش.

مایرز، چت. (۱۳۸۶). آموزش تفکر انتقادی. ترجمه خدایار ابیلی. تهران: سمت.

محمدی، فریده؛ و صاحبی، علی. (۱۳۸۰). بررسی سبک‌های حل مسأله در افراد افسرده و عادی. فصلنامه پژوهش-های روان‌شناختی، (۱)، ۵۰- ۳۳.

مرعشی، سیدمنصور. (۱۳۸۵). بررسی روش اجتماع پژوهی در برنامه آموزش فلسفه به کودکان بر پرورش مهارت‌های استدلال دانش‌آموزان پسر پایهٔ سوم راهنمایی مدرسه نمونه دولتی اهواز. فصلنامه علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز، ۳ (۲)، ۵۴- ۳۱.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

مرعشی، سیدمنصور؛ رحیمی‌نسب، حجت الله و لسانی، مهدی. (۱۳۸۷). امکان سنجی اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در برنامه درسی دوره ابتدایی. فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، ۷ (۲۸)، ۲۸- ۸.

معروفی، یحیی؛ و محمدی‌نیا، اسماعیل. (۱۳۹۲). دو زبانگی و رابطه‌ی آن با مهارت‌های تفکر انتقادی. فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، ۱۲ (۴۵)، ۶۰- ۴۵.

ناجی، سعید و قاضی‌نژاد، پروانه. (۱۳۸۶). بررسی نتایج برنامه فلسفه برای کودکان روی مهارت‌های استدلالی و عملکرد رفتاری کودکان. فصلنامه مطالعات برنامه درسی، ۲ (۷)، ۱۵۰-۱۲۳.

ناجی، سعید. (۱۳۸۳). مفهوم فلسفه در برنامهٔ فلسفه برای کودکان و نوجوانان. نامهٔ علم و دین، ۲۸ (۲۵)، ۶۷- ۳۷.

نوری، سوده؛ فیاض، ایراندخت و سیف، اصغر. (۱۳۹۲). تأثیر ذهنیت فلسفی بر توانایی حل مسائل ریاضی دانش-آموزان سال سوم راهنمایی شهر همدان به تفکیک جنسیت. دوفصلنامه تفکر و کودک۴ (۱)، ۱۳۹-۱۲۱.

هدایتی، مهرنوش و شاطالبی، اکرم. (۱۳۹۲). تاثیر گفت و شنود منطقی در حلقه‌های کندکاو فلسفی در کاهش نشانه‌های اختلالات روان‌تنی دانش‌آموزان دختر ۱۱ تا ۱۲ سال شهر تهران. دو فصلنامه تفکر و کودک. ۴(۲)، ۱۱۶- ۱۰۱.

Allen,T.(1988).Doing philosophy with children.thinking,7(3); 23-28.

Cagla, G.(2011).Philosophy in the early years :In international conference on education and education psychology(iceepsy 2010) Philosophy in the early years. Social and Behavioral Sciences, (12); 501-511.

Cam, P. (2001). Thinking Stories, Haleire Monger, NSW, Australia.

Daniel, M.F.(1996). p4c in pre service teacher education :analytic teaching ,19(1); 13-20.

Duytschaever, I., & Conredie, P. (2016). Philosophy with Children: Helping Designers Cooperate with Children. IDC '16 Proceedings of the The 15th International Conference on Interaction Design and Children, 736- 741.

Eisner, E. W. (1983). The Kind of Schools We Need, Educational Leadership; October, 48- 55.

Fisher, R. (2001). Philosophy in Perimery Schools. Fostering thinking skills and literacy. Reading, literacy and language, 35(2); 67- 73.

Haynes, A. (2002). children as philosopher. Rutledge Hammer .London and New York.

Haynes, J. (2001). Children as philosophers. London: Routledge Falmer. Kucuradi, Ionna. Philosophy for Children. Diogenes, 192(48); 112-131.

Haynes, J. (2004). Children as Philosopher. Routledge Falmer. London and New York.

Haynes, J. (2005). 'The Costs of Thinking', Teaching Thinking and Creativity, Autumn, (17); 32-7.

Iorio, J.(1984). a review of district 24.philosophy for children program.in thinking, 5(2); 28-35.

Jackson, T.E., & Deutsch, E. (1987). Philosophy for children, Where we are now. Journal of Thinking, 6(2); 12-14.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

Keng, G.Y., Binte, K., & Ibrahim, M (2007). Philosophy for Children. Proceeding of the Redesinging Pedagogy: Culture, Knowledge and Understanding conference, Singapore.

Limpan, m. (2003). Thinking in Education, Cambridge university press.

Lipman, M.(1980). Philosophy in the Classroom. United States of America.

Lizarraga, S. A. et al. (2009). "Enhancement of thinking skills: Effects of two intervention methods". Thinking Skills and Creativity, 4 (1); 30–43.

Lukey, N. (2006). Philosophy for Children Hawai'i and its influence on the development of students' reflective thinking in classroom discussions. Unpublished Master thesis, M.Ed University of Hawai'i at Manoa.

Montes, M. & Maria, E. (2001). Juchitande Los ninos, Univeraded Pedagogica Nacional, Mexico.

Moriyon, F. (2000). Valoracion de filosofia para Ninos. Journal of Psicotema, 12 (2); 207-211.

Reznitskaya, A. (2008). Philosophical discussion in elementary school classroom: theory, pedagogy, research. Montclair state. University, NewJersey, USA.

Sanjana, M., & Whitebread, D. (2005). Philosophy for children and Moral Development in the Indian context, Cambrige University. 21 (3); 1-13.

Trickey, S., & Topping, K. J. (2006). Collaborative philosophical enquiry for school children socio-emotional effects at 11 to 12 years. School Psychology International, 27(5); 599-614.

Trickey, S., & Topping, K. J. (2007). 'Philosophy for children': a systematic review. Journal Research Papers in Education. 19 (3); 365- 380.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]

The Effectiveness of Philosophy for Children Program (P4C) on the Problem Solving Abilities and Moral Judgment of Students

Soheila Jalilian, Ehsan Azimpoor, Fariba Jalilian

Abstract

This study examined the effects of Philosophy for Children Program (P4C) on the problem solving abilities and Moral Judgment of nurturance in the third Grade Primary Students of east Eslam Abad. The Population of this research was all the girl students in the third Grade in 2014- 2015 academic year. The research method a pre-test post-test design with control group was used. To this end, we chose 80 students to random cluster sampling in two groups experimental (n=40) and control (n=40) through randomized placement technique. For data gathering in this research the Long and Cassidy problem-solving questionnaire (1996) and Moral Judgment Test (MJT) were used. After this, the philosophy for children program was performed in 12 sessions for the experimental group. At the end of this intervention, post-tests was performed on participates of both groups. The results of analysis of covariance showed that the difference between the means of the two groups was significant ($p<0.001$), In other words of teaching philosophy to children to enhance students' problem solving ability and moral judgment had a positive effect. Also the effect of the increase in problem-solving and moral judgment teaching philosophy to children by gender were not significant.

Keywords: Philosophy teaching program; problem solving; moral judgment; gender; primary school students

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.80]